

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیروز عرض شد راجع به بحث صراحت الفاظ در باب عقود که من جمله الان بحث ما در عقد بیع است عرض کردیم بحثی در مقابل
صراحت بحث کنایه بود، بحث مجاز بود، به قول مرحوم آقای نائینی مجاز مشهور، مجاز غیر مشهور، بحث مشترک لفظی بود،
مشترک، حالا آن بحث هایش که گذشت، یک دو تا مثال را عرض کردیم در کلمات مرحوم آقای نائینی و مرحوم شیخ انصاری آمده،
این دو مثال را یک مقداری تحلیلش بکنیم اما در کلمات مرحوم نائینی بعثت بلا ثمن ذکر شده، دیروز توضیحاتی عرض شد احتیاج
به تکرار ندارد که این بعثت اگر مراد بیع یعنی عقود شکلی باشد خب ما بیع ثمن دارد، بیع بلا ثمن نداریم و توضیح دیگه اش بلا
ثمن هم در هبه است، آن هبه هم خواص خودش را دارد بیع گفته نمی شود، این توضیحاتش گذشت.

و اگر مراد بیع رضائی باشد و این قرینه بشود انصافا حتی اگر بیع رضائی را ما قبول کردیم با قطع نظر، یعنی عقود رضائی را قبول
کردیم با قطع نظر از مشکلاتی که دارد انصافش این است که این کلام به این مقدار قرینه بودنش واضح نیست، این کلام به این
مقدار بعثت بلا ثمن، این که این یک نحوه مجاز بعید باشد یا قریب باشد یا کنایه باشد، مجاز که نه، کنایه، این خیلی روشن نیست
حتی اگر ما عقود رضائی را قبول بکنیم، حالا فرض بگذارید که عقود رضائی قابل قبول، این مقدارش در این جا روشن نیست.

عقد رضائی را عرض کردیم مشکل اولش مسئله غرری بودنش است چون عقد رضائی شکل ندارد، آن مقداری است که طرفین توافق
می کنند و طبیعتا هر مقدار توافق بکنند و قید بزنند با گذشت زمان مشکلات پیدا می شود و این عقد را در معرض اشکال قرار می
دهد.

نکته دیگرش این است که تصور شده عقود رضائی ابرازی هستند مثل عقود شکلی، مثل بیع ایقاعی نیستند، عرض کردیم حق این
است که این عقود هم باید ایقاعی باشند و چون ایقاعی هستند یک مشکل دیگری دارند چون وقتی بخواهد ایقاع بکند مثلا بگوید

فروختن یا مثلاً به تو دادم، ملک تو باشد، به این شرط، شرط اول، شرط دوم، هر مقدار از امور را که ایقاع کرد به همان مقدار ایقاع می شود، رابطه ای بین آن ها پیدا نمی شود، آن رابطه هم باید ایقاعی باشد، بعد از این که آن ها را گفت بخواهد جمع بکند به قاعده الواقع لا یتقلب عما هو علیه این ها هم نمی شود ایقاعی بشوند، این یک مشکل اساسی است که در عقود رضائی وجود دارد

پرسش: اگر کل آن را یک جا ایقاع کردند چی؟

آیت الله مددی: این اشکال ندارد از اول، یعنی اگر بخواهد عقد رضائی را خودش بیاید از اول یک شکل بهش بدهد شخصی می شود، اشکال این این است عقود را اگر بخواهد شخص بهش شکل بدهد این قانون می خواهد، این هم یک مشکل دیگری چون عرض کردیم اصل اولی در عقود و در التزامات شخصی، در اعتبارات شخصی فساد است، فساد به این معنا که شخص بخواهد شخص، مکلف بما هو مکلف، شهروند بما هو شهروند یا مواظن به قول عرب ها این حق جعل ندارد، ابراز رضا می تواند بکند یا ایقاع بکند یک معنایی را اما حق جعل ندارد لذا این هم یک مشکلی است، که اگر بخواهد همه را یک شکل بهش بدهد این خودش حق ندارد چنین کاری را انجام بدهد مگر آن قانون به او این اجازه را بدهد مگر این که مثلاً اوفوا بالعقود یا بگوییم قانون این اجازه را به او داده و إلا ابتداءً خود این که بیاید مجموع را یک شکلی بدهد عرض کردم بعید هم نیست عده ای از عقود که شاید بیشتر معاهدات جنبه عقود رضائی دارد، این که الان بشر در دنیای فعلی ما برای معاهدات هم شکل قرار می دهد مال همین باشد، چرا؟ چون معاهدات مختلف است خب، گاهی پنجاه ماده است، گاهی هفت ماده است، عوض می کنند، کم و زیاد می کنند، آن وقت می آیند اسم این معاهده را یک شکل می دهند مثلاً معاهده حقوق زندانیان، معاهده فلان که بتوانند این چیزی را که به حالت رضائی بوده تعهد بوده این را بتوانند امضا بکنند، خوب دقت بکنید! این را بتوانند ایقاع بکنند، ایجاد بکنند، پس یک نکته اساسی این است، آن وقت در این جا این مقدار بعtek بلا ثمن بنفسه، مقدار کافی نیست، چون دیروز عرض کردیم ممکن است یک معنایش این باشد که این را به تو فروختم لکن بعد ثمن را اسقاط کردم، بیع است واقعا بیع است، اسقاط است، احتمال دارد، احتمال دارد مرادش این باشد که بعtek بلا ثمن، ثمن معین توش نیست یعنی به همان نرخ فروختم، قیمت کتاب را به نرخ بازار، ثمن من معین، بلا ثمن یعنی ثمن معین ندارد، مسمی

ندارد، این ها احتمال دارد، احتمال دارد مراد این باشد بعثک بلا ثمن یعنی هدیه دادم لکن چون در هدیه متوقف بر قبض است تا قبض نشود ملک حاصل نمی شود می خواهند بگویند به تو هدیه دادم از همین حین عقد ملک حاصل شد، این هم احتمال دارد، در حد احتمال است و إلی آخره حالا دیگه حساب بکنید بقیه کار هایی که حالا چند موردش را من عرض کردم بقیه اش را حساب بکنید، احتمال این قضایا هست، نمی شود انکار کرد، این چند تا احتمال که من الان خدمتتان عرض کردم احتمال دیگه هم دادیم، چون احتمال داده می شود و باید ایقاع بشود با این احتمالات اکتفا، مگر این که بعد قرائن دیگه بیاورد اما بعثک بلا ثمن بنفسه انصافا این که مرحوم نائینی آوردند قابل قبول نیست و هیچ نحوی از عقود به این واقع نمی شود، نه بیع با این واقع می شود، نه هبه با این واقع می شود نه آن صورت های دیگری که عرض کردم، این راجع به این مثالی که مرحوم نائینی فرمودند.

اما مثالی را که مرحوم شیخ انصاری فرمودند که لا یبعد صحته و آن که اگر گفت بعثک منفعة هذه الدار إلی شهر بكذا که لفظ بعثک یک نکته دیگه هم هست که در آن بعدی کامل نگفتیم در این بعدی کامل تر است، بعثک منفعة هذه الدار إلی شهر بكذا که مرحوم شیخ فرمود لا یبعد صحته که درست باشد، این درست باشد، پس در ابتدا بیع آورده اما آن چیزی را که نقل داده منفعت است، عرض کردیم در زبان عرب بیع برای نقل عین است، اجاره برای نقل منفعت است، نقل منفعت با بیع نیست، با اجاره است، پس بنابراین تعبیری را بکار برده که نصفش مال اجاره است و نصفش مال بیع است، بعثک منفعة هذه الدار إلی كذا، ایشان فرمود بعید نیست صحیح باشد، ظاهرا مراد مرحوم شیخ قدس الله سره هم این باشد که به نحو اجاره صحیح بشود، البته این اگر بخواهیم به همین تعبیر هایی که مرحوم نائینی و شیخ داشتند چون ما فعلا به همین دو تا تحلیل کردیم اکتفا بکنیم باید بگوییم مثلا مراد از بعث یک نوع مجاز است، یک نوع کنایه است یعنی ملکتهک منفعة نه بیع مصطلح، به قرینه این که گفته منفعة هذه الدار مرادش از بعثک ای ملکتهک، نقلتُ إلیک، تملیک کردم، اگر گفت ملکتهک منفعة هذه الدار می شود اجاره، تملیک منفعت می شود اجاره، دقت فرمودید؟ شاید نظر مبارک مرحوم شیخ قدس الله سره به این باشد و این معنایش این است که لفظ بعثک ولو دارای یک معنای عرفی واضحی است لکن در این جا به قرینه بقیه کلام منفعت مراد مطلق تملیک است نه تملیک عین، نه نقل عین، مراد مطلق تملیک است، مطلق

نقل است، بعثتک منفعه هذه الدار إلى اجل، آیا این مطلبی را هم که شیخ فرمودند این هم درست است یا نه؟ عرض کردیم آن مطالبی را که در سابق عرض کردیم همه اش نه، یک مقدارش همین جا می آید، توضیحا عرض کردیم اگر ما باشیم و بعثتک این بعثتک را اصولا در لغت برای نقل عین آوردند نه نقل منافع یعنی شما یک لفظی را بکار بردید که در این جا اصلا کارایی ندارد، و توضیحا عرض کردیم که طبق قدرتی که خدا در بشر قرار داده آن قدرت جدایی و تفکیک است، جداسازی یعنی بشر در طی زندگی طول سال ها و قرن ها این جداسازی را به وسیله الفاظ عملی کرد، این جداسازی به این معنا که یک دفعه نقل عین دارد برایش لفظ بیع قرار داد، نقل منافع دارد برایش لفظ اجاره قرار داد، نقل انتفاع دارد برایش لفظ عاریه قرار دارد و إلى آخره، علقه زوجیت دارد اسمش را نکاح قرار داد و زواج قرار داد و هلم جرأ، مسئله جدایی است اسمش را طلاق قرار داد، مسئله انشاء است تسالم است اسمش را صلح قرار داد، این نتیجه آن جداسازی ای است که در بشر خداوند به ودیعت گذاشته، عرض کردیم خلق الانسان علمه البیان توضیحش سابقا عرض شد، این بیانی که در انسان هست یعنی این جداسازی و بعد هم علم آدم الاسماء، طبق این جداسازی الفاظ خاصی قرار داده، صلح گاهگاهی نتیجه اش با بیع یکی است اما صلح یک عقد است بیع یک عقد است، صلح یک آثار دارد بیع یک آثار دیگه دارد ولو نتیجه اش یکی است، صالحتک هذا البیت بكذا، نتیجه اش با بیع یکی است لکن صلح است و لذا عرض کردیم نکته اساسی در هر عقدی باید ببینیم چی را ایجاد می کنیم، چی را ایقاع می کنیم؟ در عقد صلح انشای تسالم است، متسالم شدند با هم، تسالم پیدا کردند، صالحتک من با تو قبول کردیم انشای این معنا، نتیجه تسالم این شد که مثلا این خانه مقابله بشود با ده میلیون، حالا در باب بیع چون عرض کردیم تقریبا این تسالم را برای چی در زندگیش قرار داد؟ این مثل یک تقریبا یک راه، می نویسند در جاده ها پارکینگ می نویسند برای بیرون رفت از جاده است، یک راه جاده اصطلاحی است، چون در بیع باید مثلا علم به عوضین باشد گاهی اوقات می خواهد همان کار بیع را بکند علم به عوضین نباشد، چیکار می کند؟ صلح می کند، یعنی پناه بردن به تسالم، انشای تسالم لفظ نیست، این نکات قانونی دارد، آن نکته قانونیش این است که اگر بگویند این خانه را فروختم می گوید باید علم داشته باشی، بدون علم نمی شود، می گوید حالا علم ندارد، هر چی که هست این خانه را فروختم، به قول سابقا می گفتند ماشین را

می فروشم می گفتند آهن پاره، این خانه را با هر چی، این جا را می گفتند بیع نگویند چون بیع یک شکل است، خوب دقت بکنید، یک عقد شکلی است، یک قواعد خاص دارد، یک آثار خاص دارد، یک عقد شکلی است آثار خاص دارد، قواعد خاص دارد، پایه های خاصی دارد، این جا خانه را شما اصلا می خواهید نگاه نکنید هیچ خبر هم ندارید در این مجموعه خانه چی هست، این را نمی شود شما بیع انجام بدهد، آن وقت آمدند در این جور موارد این جا هم عرض کردم در این جور موارد خوب دقت بکنید شکل بهش نمی دهند، یک نظام عام را حساب می کنند مثل این که خیمه ای را رویش قرار می دهند اما شکل بهش نمی دهند، لذا این جور عقود نصفه رضائی و شکلی اند، شکل ندارند اما نظام عام دارند چون رضائی است دیگه این، چون اگر بخواهد این خانه را بفروشد و علم ندارد این بیع درست نمی شود، آثار بیع هم ندارد اما می خواهد همین کار را بکند، می آید چی بهش می گوید؟ می گوید صالحتک هذه الدار به ده میلیون، این خانه هر چی که هست، تسالم، این جا چون شکل ندارد خصائص بیع و آن شرائط بیع و نکاتی که در بیع است این جا مطرح نیست، علم به عوضین باشد چنین باشد، آثار بیع هم مطرح نیست مثلا البیعان بالخیار، این جا بیعان نیستند، متصالحین اند، البیعان بالخیار، روشن شد؟ اما چی می شود؟ نقل عین می شود، این جا عرض کردم سابقا توضیحاتش را عرض کردم در این جور جاها امروز بشر بیشتر اسمش را گذاشته عقود رضائی، ما دو طرف راضی هستیم، در اسلام عقود رضائی با این عنوان عام قبول نشده، در بعضی از موارد مثل صلح که قبول شده باز فضای خاصی دارد نه شکل، گفت الصلح جائز بین المسلمین این تفسیر حدیث است، الصلح جائز بین المسلمین إلا صلحا احل حراما أو حرم حراما، فضای کلی صلح این است که مخالف با قانون نباشد پرسش: مطلق آورده

آیت الله مددی: نه ببینید شما بیاوید مثلا مصالحه بکنید به این که شرب خمر بکند، مصالحه بکنید عمل حرام انجام بدهد، این مصالحه نمی شود.

پرسش: مصالحه بدون عوض می شود دیگه

آیت الله مددی: آن مصالحه نیست دیگه، آن اسقاط است

پس بنابراین خوب با این حساب هایی که ما عرض کردیم کاملاً روشن شد ما آمدیم جداسازی کردیم طبق آن جداسازی که انجام گرفته الفاظ قرار داده، تا گفت بعثک و الفاظ یک پدیده اجتماعی اند، الفاظ آن نیست که من چه اراده کردم، آن اراده شخصی این معیار چون عرض کردیم روح دلالت وضعیه، روح دلالتی که در لفظ هست چهار تا تفهیم و تفهم است، من وقتی گفتم آب این معنا را اراده کردم، طرف مقابل هم که آب شنید این معنا را می فهمد، آن هم که گفت اراده می کند و می داند که من می فهمم، ببینید این اصلاً سرّ دلالت وضعی یعنی آن نکته اصلی نه سرّش، آن نکته اصلی ای که دلالت وضعی دارد این نحوه تفاهم و فهم متقابل باید باشد، هم این می فهمد هم آن می داند، هم این می داند که آن فهمیده، هم او می داند که، این باید باشد اما اگر من یک چیزی را اراده کردم که فقط خودم می فهمم، طرف نمی فهمد این لفظ نیست، این مثل این زبان زرگری یک زبان خاصی است، اصلاً این زبان نیست، لغت نیست، این از لغت خارج است پس بنابراین اگر ما این مفاهیم را گفتیم یعنی مقدمات را قبول کردیم و جداسازی کردیم، الفاظ قرار دادیم الفاظ پدیده اجتماعی هستند طبق این حساب تا گفت بعثک یعنی خانه را به تو منتقل کردم، چرا؟ چون بیع در لغت عربی در قوانین اسلامی شکل دارد، رضائی نیست، اگر گفت منفعة هذه الدار إلى شهر یعنی اجاره دادم، چون منفعة تا نقل منفعت آمد می شود اجاره، این هم شکل دارد، این هم حساب کتاب دارد پس صدر کلام ایقاع یک عقد معینی است که شکل معین دارد، چارچوب مشخص دارد، آثار مشخص دارد، ذیل کلام یک عقد دیگری است، یک قرارداد دیگری است، آن هم شکل معین دارد، تمام خصوصیات معین دارد، دقت فرمودید؟ این دو تا با هم نمی سازند، بعثک با منفعت نمی سازد، منفعت با بعثک نمی سازد، آن وقت در وسط چی می ماند؟ بگوییم این نه بیع است نه اجاره است، یک چیز سومی است، دقت کردید؟ این یک نوع عقد رضائی است یا اصلاً یک عقد من در آوردی است مثلاً، یک عقد من در آوردی یا مثلاً یک معامله سومی است، یک عقد رضائی، این امکان دارد چرا، این مقدار لفظ کافی نیست، این مقدار لفظ چون این باید بگوید که این چرا، مثلاً فرض کنید من باب مثال، می خواهم من باب مثال عرض کنم که در اجاره اگر شما اجاره دادید طرف باید خودش در خانه بنشیند، حق ندارد به کسی بدهد اما اگر گفت بعثک منفعة الدار یعنی این منفعت مال توست، هر کسی را می خواهی توش بگذاری، این فرقش با اجاره این است، این اجاره هست اما فرقش

.....

با اجاره، برای همین لفظ بعثک گفت، حالا مثلاً من باب مثال، مشکل ندارد خب چه اشکال دارد، این اشکال فقط در این جهت است که یک آیا شخص می تواند یک شکلی را ایقاع بکند که قانون به او اجازه نداده؟ یعنی قانون آن را درست نکرده، حالا اگر شما گفتید نه آقا اوفوا بالعقود شاملش می شود خیلی خب این هم یک نحوه عقد، فوقش این می شود دیگه، بگویید این در حقیقت چرا گفت بعثک منفعة هذه الدار؟ چون اگر می گفت آجرتک خوب دقت بکنید، اگر می گفت آجرتک یعنی خودت باید توش بنشینی اما وقتی گفت بعثک یعنی این منفعت دار را تا یک ماه مال تو کرد، هر کاری می خواهی بکن، اصلاً کلاً در اختیار توست، این بعثک به این معناست برای همین کلمه بعثک، تامل بفرمایید، خب این اثر قانونی دارد، حرفی هم نیست خب، آثاری دارد، اگر آجرتک می گفت یک اثر داشت بعثک می گفت یک اثر داشت بعثک منفعة هذه الدار می گفت اثر دیگه داشت، این قبول است، در دنیای علم و در دنیای حقوق این امر قابل قبولی است که می خواهد این عقد رضائی را قرار بدهد که دارای این شکل معین باشد، البته این فرقی با بعثک بلا ثمن هم واضح شد چون در بعثک بلا ثمن هبه تا قبض نمی شد مالک نمی شد، با عقد مالک نمی شد، در باب اجاره با عقد مالک می شود، این دو تا را من جدا کردم، سرّ این که این دو تا مثال را یکی از نائینی و یکی از مرحوم شیخ دقت بفرمایید چون آن جا یک اثر بود این جا یک اثر است، در بعثک بلا ثمن چون در هبه به مجرد عقد مالک نمی شود، با قبض مالک می شود اما در بیع و اجاره در هر دود به مجرد عقد مالک می شود، دقت فرمودید؟ ملکیت هر دو به وسیله عقد می آید، احتیاج به قبض ندارد، این که من چرا می خواهم بگویم یک مثال دیروز گفتیم یک مثال امروز چون هر مثال را باید روی نکته خودش بررسی کرد، ما یک ضابطه واحد نمی خواهیم، این روشن شد؟ و لذا عرض کردیم مثال های فراوانی می شود زد که نکات خاص خودش را دارد، اگر یکی یکی بخواهیم حساب بکنیم طولانی می شود اما دو تا مثال را زدند که و نکات فنی این دو، من می خواهم این را عرض بکنم که همیشه در آن مطلبی که گفته می شود ظرافت خودش را در نظر بگیرید، آن چه که مربوط به خودش می شود پس بنابراین اگر گفت بعثک منفعة هذه الدار، یک قابل تصور هست؟ بله قابل تصور است، یا مثلاً به قول شما سرقفلی

پرسش: چرا بگوییم این در اسلام نشدنی است؟ یعنی همچین مبنائی که شما قشنگ شکل هم بهش دادید

آیت الله مددی: شکل بهش ندادم، شکل را قانون می دهد، من ندادم، این رضائی شد، یعنی به عبارت دیگر این شد با قرائن، کنایه شد با قرائن

پرسش: چرا بگوییم امضای شارع ندارد؟

آیت الله مددی: چون اوفوا بالعقود را به رضائی قبول نکردیم

حالا خیلی خب شما قبول ندارید قبول نداشته باشید، بگذارید من مطلب را بگویم، بحث را دقت بکنید، یکی این که چرا قبول نمی کنیم خب قبول نمی کنیم، حالا آن بحث جای خودش، با همدیگه هر چی صحبت بکنیم به جایی نمی رسیم، بالاخره ما عقد رضائی را قبول نکردیم، این مطلب را دقت بکنید، این مطلب که من بتوانم با لفظ اجاره کاری بکنم که آنی که شارع در اجاره قرار داده عوضش بکنم، شارع در اجاره این جور گفته اگر اجاره بود خودت باید بنشینی، من می گویم نه من می خواهم اجاره باشد خودت بنشینی یا کس دیگری بنشیند، خوب دقت بکنید

پرسش: می شود در همان اجاره همین را هم قید بکند

آیت الله مددی: ببینید آن شرط حساب دیگری است، اجاره می شود، می گوید به تو اجاره دادم به شرط این که اگر خودت هم ننشستی اشکال ندارد، این اشکال ندارد، ما عقد رضائی را خوب دقت بکنید، التزام رضائی را به صورت شکل، به صورت شرط قبول کردیم، به صورت عقد قبول نکردیم. نکته فنی را من چند بار تا حالا تکرار کردم، ما التزام رضائی بخواهید شما راضی بشوید آن را به صورت شرط بیاورید، آن را قبول کردیم، اصلا المومنون عند شروطهم یعنی این و لذا در المومنون عند شروطهم دقت بکنید مثل الصلح، ما داریم احل الله البیع، البیعان، ما در بیع نداریم إلا بیعا احلال حراما، چرا؟ چون بیع شکل دارد، چیزی که خودش شکل دارد شارع بهش شکل داده دیگه نداریم توش بگوید إلا احل حراما و حرم حالا، بیع خودش شکل دارد، عقود رضائی شکل ندارند، چون شکل ندارند در یک فضای عام آن را قرار می دهد لذا ما در صلح هم داریم صلح عقد است، خوب دقت بکنید، صلح عقد رضائی است، در عقد رضائی آن فضا دارد، إلا صلحا احل حراما أو حرم حالا، شرط عقد نیست، شرط عقد نیست خلافا لمثل مرحوم آقای

یزدی، شرط عقد نیست، شرط یک التزام رضائی است، شرط التزام است لکن رضای طرفین است، در شرط هم آمده إلا شرطا احل حراما أو حرم حلالا، خوب دقت بکنید، وقتی جا شخصی شد رضائی شد در آن جا شارع می آید یک فضا را در نظر می گیرد اما جایی که شرعی بود دیگه نمی خواهد فضا در نظر بگیرد، احل الله البیع شکل دارد لذا در بیع نداریم إلا بیعا احل حراما، در صلح داریم و در شرط داریم، این نکات فنی روایت است

پس بنابراین طبق این تصوراتی که ما الان عرض کردیم اگر گفت بعثک منفعة هذه الدار إلى شهر، خوب دقت بکنید، اولاً ما باشیم و ظاهر لفظ خبر آن درست نیست چون بعثک نقل عین است، ایشان دارد نقل منفعت می کند این دو تا باهمدیگه نمی سازند، خوب دقت بکنید، این جداسازی بین بیع و اجاره شده، خوب تامل بکنید، شده، قانون جداسازی کرده، خود بشر هم الان بین بیع و اجاره جداسازی می کند، این شده، خوب دقت بکنید! لفظی هم به ازای این کار شده، یکیش بیع است و یکیش اجاره است، و لفظ هم پدیده اجتماعی است، این که شما لفظ بیع را بکار ببرید مرادتان اجاره باشد این نمی شود، پس باید این طور فرض بکنیم اگر مراد این است که شما فرض بیع کردید با منفعت نمی سازد، اجاره کردید با بعث نمی سازد، باید چطور فرض بکنید؟ آخر فرضش این است که بگوییم یک نوع کنایه است قرینه برایش اقامه می کنیم، آن کنایه از این، این اجاره است لکن با اجاره مصطلح شرعی فرق می کند، این اجاره شخصی است.

پرسش: وقتی شارع می فرماید بیع باید روی عین باشد و اجاره روی منفعت باشد این که آیه و روایت ندارد، چون عقلاً انجام دادند شارع امضا کرده

آیت الله مددی: عرض کردم این مسئله، ما همیشه دیروز عرض کردیم یک دفعه مسئله را از دید حقوقی و انسانی نگاه می کنیم و یک دفعه از دید اسلامی و دینی، در این مسئله که بیع از اجاره جدا هستند هر دو متفق اند

پرسش: امضا کرده، اگر بعثک منفعة هذه الدار یک چیز شائع در عرف بشود مشمول امضای شارع می شود، شارع آیه و روایت نیاورده که بیع مال عین است و اجاره مال منفعت است، عقلاً انجام دادند شارع امضا کرده

آیت الله مددی: ببینید اولاً چنین چیزی که شائع نیست، ما اگر این مکاسب شیخ را هم نخوانده بودیم همچنین چیزی شائع نیست که بگوید بعثتک منفعه هذه الدار، بگوید منفعه این خانه را، یک ماه نشستن در این خانه را به تو فروختم، نه در فارسی پرسش: اگر بشود

آیت الله مددی: اگر بحث اگر است، اصلاً عرفیت ندارد، اگر که خب بحث اگر من هیچ وقت نمی کنم
اولاً که این عرفی نیست، قطعاً عرفی نیست، به فارسیش هم عرفی نیست، اگر عرف بخواهد اجاره می گوید چرا گفتی فروختم؟ خب بگو اجاره دادم،

پرسش: قاعده اش این است که اگر عرفی بشود

آیت الله مددی: اگر بر فرض عرفی شد، یکی از الفاظ عرف شد در حدی که احتمال خلاف نرود، چون این اگر هم کافی نیست، پنج نفر فهمیدند، یعنی احتیاج به یک جو خاصی مثلاً قمی ها فهمیدند، تهران نمی فهمد، مثلاً، یک جای معین فهمیدند جای دیگه، این به درد نمی خورد، چرا؟ چون لغت یک پدیده اجتماعی است، این عقود آثار دارد، پشتوانه قانونی می خواهد، المومنون عند شروطهم یعنی پشتوانه قانونی، یعنی من دارم از این دفاع می کنم، شما التزام شخصی دادید من از التزام شخصی شما، خوب دقت بکنید، المومنون عند شروطهم، من از التزام شخصی شما دفاع می کنم، آثار برایش بار می کنم، فردا اگر طرف خواست زیرش بزند یقه اش را می گیرم، مثلاً گفت بعثتک این کتاب را به این، برایم هم یک نامه بنویس، نوشت، فردا به قانون شکایت می کند قانون، این علم به این معنا، من پشت سر این ایستادم، این التزام رضائی است، این مطلب شما شخصی است لکن مطلب شخصی شما اگر مخالف با قانون نباشد، نخواهی با آن قانون را دور بزنی این را من پشتش ایستادم، این المومنون عند شروطهم یعنی این، من پشت آن ایستادم، من از او دفاع می کنم، این پشتوانه اجرائی آن است، المومنون عند شروطهم پس بنابراین اگر گفت بعثتک هذه الدار، حالا به قول شما یک عرف این را می فهمد، شارع پشت سر چی می ایستد؟ اولاً شارع آمده گفته من اجاره را این صورت قرار دادم، اجاره باید خودت بنشین، شما می گوید نه من می خواهم یک کاری بکنم اجاره خودش بنشیند یا کس دیگر، خیلی خب بسیار خوب، این راه

برایش قرار دادید، بگویید برایش شرط کردم، این التزام شخصی است اما تو بیایی این را به صورت بعثک منفعة هذه، من همچنین چیزی را قبول نمی کنم، اگر می خواهی جعل بکنی جعل حق شارع است، مکلف بما هو مکلف حق جعل ندارد، حق اعتبار ندارد، اعتبار عرض کردم چیزی که معدوم است موجودش بکند، این از خصائص مقنن است، مکلف بما هو مکلف نمی تواند چیزی که نیست را هست بکند

پرسش: شما یک قاعده ای گفتید، گفتید ما بخواهیم تحلیل بکنیم یا افرادی یا مجموعی، الان این بیانی که گفته دو تا ایقاع که نمی خواسته، یک ایقاع می خواسته بکند، مصب هر فرد ظاهرا در منفعت است
آیت الله مددی: از کجا؟

پرسش: چون که وقتی می گوید بعثک منفعة

آیت الله مددی: شاید مصبش در بیع باشد، الان ما نمی دانیم، این مصب را باید احراز کرد، الان نمی توانیم این مصب را، دیروز هم من فقط تحلیل کردم، دقت بکنید، من همیشه مثل این که یکمی گاهی، ببینید بعثک بلا ثمن را گفتیم مصب کلام در ثمن باشد، مصب کلام لا ثمن باشد، دیروز توضیحاتش را مفصلا عرض کردم، این را توضیح دادم، یک بحث تحلیل است و یک بحث بعد از تحلیل استظهار است، شما فقط اولش را گوش نکنید، بعد بیایید در استظهار، اگر بیاییم در استظهار مصب لا ثمن می بینم، در تحلیل امکان دارد ثمن باشد اما در استظهار که برسیم لا ثمن می بینم یعنی اگر گفت بعثک بلا ثمن یعنی نه این که ثمن مسمی نیست برگردیم به قیمتی که در بازار است، خب این احتمالش هست در حد احتمال اما وقتی گفت بعثک بلا ثمن، اصلا بازاء ندارد، مجانی است، بعثک بلا ثمن تحلیلا دو تا تحلیل کردیم اما استظهارا یکی، اگر استظهار نرسیدیم کلام مجمل می شود، لازم ندارد که ما حتما برای کلام معنا بکنیم، گاهی تحلیل می کنیم می گوئیم دو احتمال، سه احتمال لکن حالا که می خواهیم بعد از تحلیل به قول آقایان حرکت ذهنی و ایایی، بعد که می خواهیم برگردیم استظهار بکنیم گیر می کنیم در استظهار، اگر در استظهار گیر کردیم در آن جا مجبوریم بگوییم کلام مجمل است، نمی تواند

پرسش: قدر متیقن آن جا دارد؟

آیت الله مددی: اگر داشته باشد

پرسش: ظاهرش این است که خواسته منفعت را منتقل بکند بعضی از آثار اجاره را نداشته باشد مثل این که خودش بنشیند

آیت الله مددی: این ها را عرض کردم ظاهر از کجا؟ نمی شود قبول بکنیم، این کار را اگر می خواهد بکند سلمنا، بگوید آجرتک هذه

الدار بهذا الشرط، خیلی خب، این با بعثک نمی سازد، بعثک این را اثبات نمی کند، نمی تواند با این لفظ باشد، خوب دقت بکنید

پس اگر بیع باشد با منفعت نمی سازد، اجاره باشد با بعثک نمی سازد، یک شیء سوم باشد همان طور که من فرض کردم یک اولاً

باید عقود رضائی قبول بشود که ما قبول نکردیم، ثانیاً اگر می خواهد چنین کاری را انجام بدهد گفتیم ما خیلی راحت برای این

مسئله، واقعا این توضیحی را که من عرض کردم که مثلاً روایاتی که در ۱۴۰۰ سال قبل صادر شده به این اصطلاح امروز بگوییم

خیلی کاملاً روشن است، ببینید شما التزام رضائی تان، الان در قوانین غربی قبول می کنند عقود رضائی را، التزام رضائی تان التزام،

نه عقد، التزام رضائی را هم در شکل یک عقد بیاورید، عقد شکلی، مستقل بیاورید، می شود شرط، این عقد هم این شرط هم التزام،

یک فضا دارد، پس یک در ضمن یک عقد شکلی می آید، دو یک فضا هم دارد

پرسش: این فضایش چیست؟

آیت الله مددی: فضایش مخالفت کتاب و سنت نباشد، فضایش این است که مقدور باشد، می گوییم این را می نویسم به شرط این که

این مثلاً صد کیلومتر در این بدود، خب نمی تواند این کار را بکند، این التزام باطل است، این شروطی را که مرحوم شیخ در بحث

مکاسب محرمه و در بحث خیارات ایشان است من فکر می کنم آن بحثی را که مرحوم شیخ در خیارات شرح داده یک رساله مستقلی

بوده، رساله المومنون عند شروطهم را بعد برداشته آن جا اضافه کرده فکر می کنم، سنخش با بقیه کتاب فرق می کند، آن بحث

شروطی را که مرحوم شیخ آورده که مثلاً يعتبر فی الشرط امور، یک دو سه، بعضی هایش خیلی روشن نیست اما بعضی هایش که

کاملاً واضح است، این تحلیلی را که ما عرض کردیم اگر در نظر بگیرید حل، پس ما یک عقد رضائی داریم که در ظواهر شریعت

فعلا منحصر به صلح است، یک التزامات رضائی داریم که اصطلاحا شرط است، این التزام رضائی شکل ندارد، این چون شکل ندارد نمی شود مگر برود در ضمن یک عقد شکلی، در ضمن عقد اجاره، البته ظواهر عبارات علمای ما، این را من چند بار عرض کردم باز هم تکرار می کنم چون فوائدی دارد، ظواهر عبارات علمای ما، عده ای نه همه شان، عده ای از علمای ما این است که این عقد شکلی هر عقد شکلی که شد شرط می تواند در ضمن آن وارد باشد، از همین معاصرین هم دارند اسم نمی برم، لذا در عقد نکاح هم شرط جاری می شود، و عرض کردیم عده ای از اعلام، محققین و صحیحش هم همین است این ها معتقدند شکل شرط در همه عقود نمی آید، باز غیر از آن إلا شرطاً احل، به طور طبیعی یک اتوماتیکی هم خود این التزام رضائی یک قیدی دارد، آن جایش این است که چون از المومنون عند شروطهم هم حکم تکلیفی در آوردند که وجوب باشد، وجوب وفاء باشد و هم حکم وضعی که ثبوت خیار باشد حق فسخ عقد باشد این را خوب دقت بکنید، این المومنون عند شروطهم در جایی در عقدی می آید که دست شما باشد فسخ عقد، هر جا هر عقدی که شما بتوانید، این جز شروطی نیست که شیخ نوشته باشد، در این عقد رساله شروط شیخ نگاه بکنید، این اتوماتیک تقیید می خورد، آن که می گوید المومنون عند شروطهم آن جایی که عقد دست شماست، می توانید شما عقد را ازاله بکنید اما اگر ازاله عقد دست شما نبود معلوم نیست المومنون عند شروطهم آن جا بیاید

پرسش: مثلاً حق طلاق را می تواند شرط بکند؟

آیت الله مددی: نه، و لذا مثلاً بیع، کتاب را بفروخت به صد تومان، بعد آقا می گوید برگشتیم، آن هم می گوید برگشتیم، اصطلاحاً یا یکی اقاله است یا تقایل است، این هم می گوید برگشتیم، برگشتید کتاب بر می گردد معامله را به هم می زند، اشکال ندارد، اجاره داد معامله را فسخ می کند

پرسش: مبهم ۳۴:۴۵

آیت الله مددی: حق دارد این کار را بکند اما اگر زنی را ازدواج کرد بعد گفت نخواستیم، آن هم بگوید نخواستیم، می شود؟ نه نمی شود، حتماً باید طلاق باشد با شرایط معین

.....
با سبب شرعی منعقد شده، سبب شرعی برای ازاله است، اگر سبب شرعی بود با شرط نمی شود ازاله اش کرد، چون شرط سبب شخصی است، اگر آمد برای ازاله، نکته فنی روشن شد؟ این مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری در این کتاب نکاح که دارد این مطلب را آنجا نوشته قشنگ هم نوشته، به نظرم مطلب لطیفی است، این مطلب نکته ظریفی است، اگر سبب ازاله یک عقد شخصی بود المومنون عند شروطهم می گیرد چون مثل آقای خوئی نوشته المومنون در نکاح هم می آید، دیگه اسم نمی آوردم، فقط اسم ایشان، بعضی دیگه هم نوشتند، طبق این تصور المومنون عند شروطهم نمی آید، چرا نمی آید؟

پرسش: نمی آید یا کلهش نمی آید؟ یعنی اصلاً لازم الوفاء نیست؟

آیت الله مددی: مگر تفکیک قائل بشویم، بگوییم بیاید به لحاظ تکلیف نه به لحاظ وضع، آن بحث دیگری است

آن المومنون عند شروطهم ای که در بیع است در مثل نکاح نمی آید، چرا؟ الان تحلیلش برای شما روشن شد، چون شرط التزام شخصی است،

پرسش: آمده

آیت الله مددی: می دانم آن جا فلیف دارد، عرض کردم مگر تفکیک بین جنبه چیز قائل بشویم، بگوییم وجوب وفاء می آید اما این که حق فسخ عقد داشته باشد نمی آید، مثل حق فسخ بیع

ببینید من فعلاً اصل مطلب را بگویم، بعد آن دلیل اقامه بشود که وفاء بکند، در بعضی هایش هم که اختلافی است، دو تا نص مختلف دارد، این که شرط بکند طلاق به دست زن باشد، این دو تا فلیف له بشرط هم داریم، خلافش هم داریم، بحث خود مسئله فعلاً کنار باشد، بحث قاعده کلیش، اگر ما باشیم و طبق قواعد قاعده کلی این است، چون المومنون عند شروطهم ناظر به امر شخصی است، این در عقدی می آید که دست خود انسان باشد، ازاله اش اما اگر ازاله اش شرعی شد دیگه المومنون عند شروطهم نمی آید، روشن شد؟

فرق بین شخصی و شرعی

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین